

افسر: برترین قطعه سرای پارسی

پس از ابن یمین

شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر (۱۲۵۳-۱۳۱۹) فرزند نورالله میرزا (متخلص به نوری) از شاهزادگان درس خوانده قاجار (از شاگردان حاج میرزا حسین سبزواری و افتخارالحکماء طالقانی که هر دو از استادان امین الشریعه بودند) بود. جد مادری اش (شاهزاده جناب) از شاگردان حاج ملاهادی سبزواری بوده است. دکتر قاسم غنی شرح حال وی را در جلد اول یادداشت‌هایش نوشته است. افسر در عهد نوجوانی و جوانی، از طلاب سبزواری بود و بعد مدتی ندیم و معلم عبدالحسین خان تیمورتاش^۱ در جوبن شد. پس از مشروطیت، وارد تشکیلات معارف خراسان گردید و از آن پس در ۱۳۲۷ ه.ق. با حمایت حزب دموکرات از سبزواری نماینده مجلس شد و بعدها نایب رئیس مجلس شورای ملی هم شد و عاقبت پس از تاجگذاری احمد شاه در ۱۳۳۲ ه.ق.، شیخ الزینیس هم لقب گرفت. دیوان اشعار او به همت عبدالرحمن پارسا تویسرکانی در ۱۳۲۱ به چاپ رسیده است.

افسر، به اتفاق اهل ادب بهترین قطعه سرای عصر خود بود. بر این داوری، دو شاهد عادل می آوریم، یکی محمد تقی بهار و دیگری دکتر پرویز ناتل خانلری.

اول - محمد تقی بهار (ملک الشعراء) که بی گمان بزرگترین شاعر سنتی ایران در یک صد ساله اخیر است، در ۱۳۰۹ یعنی در سن کمال و اوج شهرت خود، در پاسخ شاعر معاصر صادق سرمد درباره ایجاد سبکی نو در شعر فارسی، طی مثنوی مستزادی در حق شاعران همعصر خود از جمله افسر، ایرج میرزا، عارف، عشقی، سید اشرف گیلانی (گوینده نسیم شمال)، غلامرضا روحانی، پژمان بختیاری، شهریار و صادق سرمد، به داوری می نشیند و در حق افسر چنین قضاوت می کند:

شعر افسر محکم است و یکنواخت لیک غیر از قطعه کمتر شعر ساخت
 زی سداسی نیز تاخت
 گرچه طرز قطعه سازی طرز نیست خاصه چون کم باشد، آن را ارز نیست
 مایه اش را ورز نیست
 قطعه های افسر از روی یقین هست طرز قطعه ابن یمین
 لیک محدود است این^۲

مهمتر آن که بهار، پس از مرگ افسر در ۱۳۱۹ در مجلس بزرگداشت او در حق افسر چنین اظهار نظر کرد: «به عقیده بنده، پس از ابن یمین، هیچ کس قطعه را در زبان فارسی به خوبی افسر نسروده».^۳

این اظهار نظر از ناحیت ملک الشعراء بهار درباره افسر به ویژه از این جهت حائز اهمیت است که این دو شخصیت ادبی، به جهاتی با یکدیگر تقابل داشته اند. برای مثال، افسر با آن که با ملک الشعراء بهار دوست بود و او را در شعر و ادب، استادی مسلم می دانست، در باب محتوی یکی از اشعار بهار بر او خرده گرفت و با او به معارضه برخاست. بهار گفته بود:

پافشاری و استقامت میخ شاید ارعسرت بشر گردد
 بر سرش هر چه بیشتر کوبند پافشاریش بیشتر گردد
 افسر گفت:

بس شگفت آید از بهار مرا که ستوده ست پافشاری میخ
 چون زدندش به سر، به خاک نشست پس کجا بود پایداری میخ؟
 پست گردد، ستم پذیر شود ناستوده ست بردباری میخ
 ملک الشعراء بهار، از این جهت که افسر خود به تعبیر بهار اهل مقاومت سیاسی نبود و با رضا شاه پهلوی کنار آمده بود، خطاب به او گفت:

افسرا! قطعه تو را خواندم که زمیخ رهی، دژم گشتی
 از کی، ای خواجه، با «ابات الضیم» هم ترارو وهم قدم گشتی
 تو نبودی که چون دگر یاران با رضا یاروهم قسم گشتی؟
 میخ چون ایستاد در بر زور خم نشد، گرد هجو و ذم گشتی
 تو خود از میخ کمتری زیرا زیر پتک حریف خم گشتی

دوم- دکتر پرویز ناتل خانلری (۱۲۹۲-۱۳۶۹) طی مصاحبه ای که دکتر صدرالدین الهی در ۱۳۴۶ در باب اهمیت ادبی ملک الشعراء بهار با او داشته است، افسر را یک

شاعر جدی هم سطح بهار معرفی کرده و گفته است:

وجه امتیاز او (بهار) از شاعران همانند و همعصرش در همین پویندگی در علوم ادبی ست و جرأتش در این که مضامین شعری خود را به لباسهایی عرضه کند که در سنت شعر اصلاً برای آن چنین اجازه ای صادر نشده است... نزدیک ترین کسانی که با بهار در این راه شانه به شانه ساییده اند، افسر و ادیب الممالک فراهانی هستند. ولی هیچ کدام از اینها آن ضرب و جواهر شعر بهار را برای عرضه موضوع تازه در زبان ادبی قدیم ندارند.^۴

این اظهار نظر دکتر خانلری نیز حائز اهمیت است. چون در ۱۳۴۶، درست بیست و هفت سال از مرگ افسر گذشته بود و خانلری نیز در اوج حرمت و عزت بود،^۵ بنا بر این هیچ شائبه ریا در این اظهار نظر نمی رود. برعکس، مسلم است که خانلری، بعد از بهار، افسر و ادیب الممالک را مهمترین شاعران اواخر قاجار و اوائل پهلوی می دانسته است.

اینک نمونه ای از قطعه های افسر:

آنچه در زندگی ضروری نیست	دل به راهش اگر نبازی، به
خوشتن را به هیچ عادت و خوی	به هوس مبتلا نسازی، به
پیش عادت، سرفکنده مباش	در همه حال، سرفرازی، به
آن عبادات که خیزد از عادت	گر به ترکش همی بنازی، به
چون که هر عادتی، نیاز آرد	از همه چیز، بی نیازی، به

به روزگار جوانی، بیازمای کسان	بین فرشته خصالند، یا که دیو و ددند
برای خویش رفیق شفیق، گلچین کن	ز مردمی که خرد پیشه اند و با خردند
ملامت نکنم کر بُدند خویشان	چرا؟ از آن که به رأی تو منتخب نشدند
ولی به نیک و بد همنشین تو مختاری	به همنشینی مردم به اختیار خودند

اگرچه افسر، در درجه اول قطعه سرا بود، ولی در انواع قالبهای شعری طبع آزمایی کرده است و معروف ترین و شاید بهترین اثر آفرینشی او، غزل معروف زیر است:

این کاخ که می باشد، گاه از تو و گاه از من	جاوید نخواهد ماند، خواه از تو و خواه از من
گردون چو نمی گردد بر کام کسی هرگز	گیرم که تواند بود، مهر از تو و ماه از من
گر هیچ نبازی باز، چون هیچ نخواهی برد	رنجی ز چه زین شطرنج، فرزین ز تو، شاه از من
کبکی به هزاری گفت: پیوسته بهاری نیست!	این ناله و افغان چیست؟ گل از تو، گیاه از من
با خویش در افتادیم، تا ملک ز کف دادیم	از جنگ کسان شادیم، داد از تو و آه از من
دی برزگری از ترس با مالک خود می گفت	گاو از من و شخم از من، گندم ز تو، گاه از من

این قوم کله بردار، باشند بسی طرّار
 نه تاج کیانی ماند، نه افسر ساسانی
 و نیز از غزلیات خوب اوست:

من همان روز که از کوی تو محمل بستم
 بخت بین کشتی غم را چورساندم به کنار
 گره از زلف تو بگشودم و بر دل بستم
 باز از اشک روان سیل به ساحل بستم
 اشعار افسر به طور کامل گردآوری نشده است و دیوان او تنها شامل معدودی از اشعار
 این شاعر تواناست. در مثل نویسنده می داند که افسر در مرگ حاج میرزا ابراهیم
 شریعتمدار سبزواری (در گذشته ۲۳ شوال ۱۳۱۵ هـ. ق.) ماده تاریخی ساخته است که
 مقطع آن، این است:

جست افسر، سال تاریخ وفاتش از خرد از پی تاریخ گفتا: «حجت الاسلام رفت»^۱
 نیز می دانیم که اشعاری در ۱۳۱۶ هـ. ق. به مناسبت یک تظلم خواهی عمومی در
 سبزواری که به عوض شدن محمدتقی میرزا رکن الدوله والی خراسان انجامید، در وصف
 امین الشریعه^۲ سروده است که بخشی از آن را در یک تذکره محلی می توان یافت.^۳ دست
 آخر، نمونه ای دیگر از اشعار افسر که در دیوان او به چاپ نرسیده است، غزلی است که
 افسر در ۱۳۲۷ قمری که مرحوم شمس العرفاء قطب سلسله نعمة اللہی (۱۲۸۸-۱۳۵۳
 قمری) به مشهد سفر کرد، در مدح شمس العرفاء گفت: آن غزل را که نسخه منحصر به فرد
 آن در کتابخانه امین الشریعه مانده بود، ما در تعلیقات کتاب «فراش باشی: داستانی از
 آخرین دهه قبل از مشروطیت» چاپ کرده ایم. مقطع آن این است:

افسر سر تسلیم و ارادت ز تو زبید
 آن شمس که از پرتو انوار حقیقت
 کایثار کنی مقدم شمس العرفا را
 بر بود ز شمس فلکی نور و ضیا را
 افسر به علاوه، اشعار زیادی را به بدیهه گفته است که اغلب جمع آوری نشده. از جمله در
 محفلی که درویش خان تارمی نواخته است، گفته است:

درویش زمان ما و درویش نخست
 او خط درست را شکسته بنوشت
 هر یک ز رهی راه تجدد می جست
 وین موسیقی شکسته را کرد درست
 نیز در ماده تاریخ فوت میرزاده عشقی گفته است:

حربه و خشت و ترور کشت چو میرزاده را
 سال وفات او بخوان «عشقی قرن بیستم»
 دکتر قاسم غنی (۱۲۷۲-۱۳۳۱) در یادداشت‌های خود شرح حال مفصلی از دوره جوانی
 افسر نوشته است و از جمله گوید:

شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر، شاهزاده معممی بود. پدرش نورالله میرزا نیز عمامه و عبا

داشت... ریش داشت، سر می تراشید، نعلین داشت، آخوند تمام عیاری بود و دنبال مقدسین و پیشمازان می افتاد و به این طریق ارتزاق می کرد. در جوانی هم حضرت والا بوده و بر رویی داشته و مورد توجه شیعیان بوده است. پسرش محمد هاشم میرزا هم...^۱

برابر یادداشتهای دکتر غنی، شاهزاده افسر پس از تحصیلات مقدماتی و ادبیت و عربیت، مدتی به عنوان معلم فارسی و مصاحب تیمورتاش به جویین می رود و مدتی هم در منزل مرحوم حاج میرزا حسین مجتهد سبزواری،^۱ محرر و کاتب اسناد بوده است، تا این که سرانجام بعد از مشروطیت وارد خدمت اوقاف و معارف (که ریاست آن مدتها با مرحوم میر سید جعفر نظام العلماء (برادر امین الشریعه) بوده است) می شود و بعد از ازدواج با نوه نیرالدوله (والی خراسان)، در عهد والیگری نیرالدوله در خراسان به ریاست اوقاف خراسان می رسد و سپس از سبزواری دوره دوم تا دهم قانونگذاری به نمایندگی مجلس انتخاب می شود.

از جوانیهای افسر عکسی با عبا و عمامه دیده شد که پس از فتح تهران به عنوان وکیل منتخب سبزواری با ستارخان و باقرخان و بقیه نمایندگان مجلس از خراسان گرفته اند و آن عکس را دکتر سیف الله وحیدنیا در زمستان ۱۳۶۹ در گاهنامه خاطرات و اسناد چاپ کرده اند.

دکتر قاسم غنی^{۱۱} طی نامه ای که در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۳۰ شمسی به عبدالحسین دهقان نوشته است، گوید:

شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر، دله بود، حاکم می تراشید، رئیس نظمی و مالیه به ولایات می فرستاد. رشوه ای- کم می گرفت، چرچری می کرد، وکیل دعاوی می شد، حکم می شد، چیزی می برد. گاهی از بلده، فلان خندق را ارزان می خرید و امثال آن. اما خداوند رحمتش کند، نه راه سفارت روس می دانست و نه سفارت انگلیس. به قول کسی تقلید می کرد، می گفت: یک وقت در جلسه رسمی مجلس، فلان وکیل به وزیر یاری و کیلی ناخت و از جمله گفت: «سیاست استعمار، فلان دولت را تقویت کرده، دول استعماری چنین می طلبند و او عامل شد». بفته شاهزاده افسر از جلسه خارج شد و در اطاق جلو افتاد، مثل آن که غش کند و با آن لهجه سبزواری که ما هم با اشکال می فهمیدیم و در همان حال غشوه می گفت: «چکر کنم؟ نمتم، مو، نمتم، همی کلمه استعمار مور اتش مزنه. آخ. آخ. پیر سوخته ها استعمار من». (یعنی: چه کار کنم؟ نمی توانم. من نمی توانم. همین کلمه استعمار مرا، آتش می زند. آخ. پیر سوخته ها استعمار می کنند).

تصدیق دارم که یک مقدار هم تاترهای افسری بود و تظاهر و خودنمایی به وطن دوستی به حد افراط و غشوه مصنوعی. اما بعد از همه اینها، یک نفر نمی تواند بگوید افسر عامل

سیاست خارجی بود، یا در همان روز، مدعیانش نمی توانستند بگویند. می گفتند دله است. تازه، دلگی بعد از عمری این بود که وقتی مرد، دوست هزار تومان ثروت او تخمین شد. یعنی املاکی در جوین که بیشتر آن را آباد کرده بود، دیگر مستغلات کمی در مشهد که به اجاره می داد.^{۱۳}

افسر در تهران رئیس انجمن ادبی ایران بود. این انجمن ادبی هفته ای یک شب (دوشنبه ها) در منزل شخصی افسر واقع در خیابان دوشان تپه (خیابان «پیروزی» کنونی) تشکیل می شد و بسیاری از شاعران و ادیبان آن عهد در این بزم ادبی شرکت می جستند و در آن جا به خواندن اشعار خود یا شنیدن و نقادی اشعار دیگران می گذراندند. از جمله معاریفی که به این انجمن کم و بیش آمد و شد داشتند، ملک الشعراء بهار، تیمورتاش، وثوق الدوله، امین الشریعه، سعید نفیسی، دکتر رضا زاده شفق، بدیع الزمان فروزانفر، عباس اقبال آشتیانی، رشید یاسمی، پارسا تویسرکانی و ذکائی بیضائی را می توان یاد کرد. از این میان، کسی که بیشترین بهره عملی را با نشان دادن مراتب علمی و ادبی خود و نیز ایجاد روابط با رجال سیاسی و فرهنگی از این انجمن برد، مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر^{۱۳} بود که اندک اندک با استعداد و درایت خویش نه تنها به پایگاه شایسته خود در نظام آموزش عالی که استحقاق آن را داشت، بلکه به قول خودش به سناتوری هم رسید. و چون از خدمت معزول شد، دکتر مهدی حمیدی در حق او گفت:

نصب تو، نصب علم و فرهنگ است عزل تو، روسیاهی و ننگ است
ادینبورگ، اسکاتلند

منابع احوال و آثار افسر:

- افسر، محمد هاشم میرزا، دیوان افسر، تهران، به کوشش پارسا تویسرکانی، ۱۳۲۱.
- امین الشریعه، میر سید حسن، اخلاق امینی، به کوشش سید حسن امین، تهران، وحید، ۱۳۶۸.
- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، تهران، زوار، ۱۳۵۷.
- برقی، محمد باقر، سخنوران نامی معاصر، قم، خرم، ۱۳۷۰.
- بیهقی، محمود، سبزوار: شهر دانشوران بیدار، سبزوار، دانشگاه آزاد، ۱۳۷۶.
- پارسا تویسرکانی، عبدالرحمان، مقدمه: دیوان افسر، تهران، ۱۳۲۱.
- حقیقت، عبدالرفیع، فرهنگ شاعران فارسی از آغاز تا امروز، تهران، ۱۳۶۰.
- حکیم الممالک، علینقی، روزنامه سفر خراسان، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۶.
- حمیدی، مهدی، دریای گوهر، تهران، امیرکبیر، جلد سوم.
- خلخالی (؟طهوری)، عبدالحمید (نام مستعار)، تذکره شعرای معاصر، تهران، ۱۳۳۳.
- خیام پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، تبریز، ۱۳۴۰.

- زرین کوب، عبدالحسین، سیری در شعر فارسی، تهران، نوین، ۱۳۶۳.
- سدیدالسلطنه کبابی، محمدعلی، سفرنامه، تهران، به نشر، ۱۳۶۲.
- غنی، قاسم، یادداشتهای دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی، لندن، ۱۳۵۸، جلد اول.
- غنی، قاسم، نامه های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی و سید حسن امین، تهران، وحید، ۱۳۶۸.
- فرخ، محمود، سفینه فرخ، مشهد، زوار، ۱۳۴۴، جلد اول.
- محمد اسحق هندی، تذکره شعرای معاصر ایران، ۱۳۲۱.
- مرسلوند، حسن، زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران، تهران، الهام، ۱۳۶۹، جلد اول، جلد ۴، ۱۳۷۴، جلد ۵، ۱۳۷۵.
- ممتحنی، حسین (حمید سبزواری) افسر، پیک سبزواری (ماهنامه)، سبزواری، ۱۳۴۳.
- نخجوانی، حسین، مواد التواریخ، تبریز، ۱۳۴۳.
- نظمی، علی، دویت شاعر، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
- هدایت، محمود، گلزار جاویدان، تهران، ۱۳۵۳.
- یاسمی، رشید، ادبیات معاصر، ۱۳۱۶.

یادداشتها:

- ۱- تیمورتاش، خود مردی تحصیلکرده، کتاب خوانده، شاعر و مترجم بود و کتابخانه ای بزرگ داشت. ما درباره علایق ادبی و فرهنگی تیمورتاش که از وجهه های ناشناخته این سیاستمدار قدر اول عصر رضاشاه پهلوی ست مقاله ای مستقل نوشته ایم که به همت حسن شهباز در فصلنامه ره آورد چاپ شده است.
- ۲- بهار (ملک الشعراء)، محمد تقی، دیوان بهار، ج ۲، چاپ محمد ملک زاده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵، ص ۲۳۷.
- ۳- دیوان افسر، چاپ عبدالرحمان پارسا تویرکانی، ۱۳۲۱، ص ۱۳۲.
- ۴- الهی، صدرالدین، «از خاطرات ادبی دکتر خانلری درباره ملک الشعراء بهار»، ایران شناسی، سال سوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۰، ص ۳۹۹.
- ۵- دکتر خانلری، استاد قدر اول ادبیات دانشگاه تهران که خدمات او به فرهنگ و ادب ایران فراموش شدنی نیست، در کابینه حسین علاء، منصب معاونت امیر اسدالله علم وزیر کشور را پذیرفت. بعد از آن نیز، از سوی محمد رضا شاه پهلوی به منصب سناتوری انتصابی از استان مازندران منصب شد. بعد در کابینه امیر اسدالله علم، وزارت آموزش و پرورش را متقلد شد. مدتها رئیس فرهنگستان ادب و هنر بود. ما در این جا در مقام انتقاد از استاد نیستیم که چرا چون او شخصیت بزرگی که در ادب و شعر و هنر در عصر خود سرآمد بود، با داشتن حقوق مکفی استادی، باید به معاونت وزارت کشور که شغلی اداری و سیاسی و بیرون از حوزه صلاحیت حرفه ای او بود، پردازد. بازی روزگار که به قول قائم مقام «گه عزت دهد، گه خوار دارد»، پس از انقلاب استادی به عظمت او را شکست. هی الدنيا فاحذروها!
- ۶- باید دانست که در آن روزگاران- به خلاف امروزه روز- عنوان حجت الاسلام بسیار عنوان بزرگی بوده است و تازه، این افسر هیجده ساله است که شریعتمدار را «حجت الاسلام» می خواند و گرنه شاه وقت به او «سلالة السادات العظام» بیشتر خطاب نمی کرده است و همچنین مظفرالدین شاه در فرمانی که به سال ۱۳۱۶ هـ. ق. برای امین الشریعه صادر کرده است، او را به همین وصف «سلالة السادات العظام» خوانده است و نه بیشتر. در تاریخ، حجة الاسلام به ابوحامد غزالی می گفتند که به قول مولانا، اسلام را با تألیفات خود زنده نگاهداشته است. در اواخر قاجاریه این عنوان را به مجتهدان طراز اول دادند. چنان که ایرج میرزا در حق حاج شیخ فضل الله نوری گوید: حجة الاسلام کتک می زند.

- ۷- برای شرح حال امین الشریعه، ر.ک. مرسلوند، حسن، زندگینامه رجال و مشاهیر، تهران، الهام، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۸-۱۹.
- ۸- بیهقی، محمود، سبزوار: شهر دانشوران بیدار، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سبزوار، ۱۳۷۶، ص ۱۶۶.
- ۹- غنی، قاسم، یادداشتهای دکتر قاسم غنی، جلد اول، چاپ لندن، ص ۲۰۴.
- ۱۰- برای شرح حال مرحوم حاج میرزا حسین سیزواری ر.ک. به مرسلوند، همان جا، ج ۴، ص ۱۷.
- ۱۱- برای شرح حال دکتر غنی، ر.ک. مرسلوند، همان جا، ج ۵، ص ۲۵-۲۹.
- ۱۲- نامه های دکتر قاسم غنی، ۱۳۶۸، ص ۱۶۳-۱۶۴.
- ۱۳- برای شرح حال مرحوم استاد بدیع الزمان فروزانفر، ر.ک. مرسلوند، همان جا، ج ۵، ص ۹۲-۹۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی